


The Absence of Criminal Act (Actus Reus); An Analysis of Clause 'J' of Article 474 of the Criminal Procedure Code in Light of Judicial Precedents

Abolghasem khodadi¹ | sahar soheilmoghadam²

1. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Humanities, Shahed University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) a.khodadi@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Humanities, Shahed University, Tehran, Iran. s.soheilmoghadam@shahed.ac.ir

Article Info	Abstract
<p>Article type: Scientific</p> <hr/> <p>Received: 2025/08/06</p> <p>Received in revised form: 2025/09/20</p> <p>Accepted: 2025/10/02</p> <hr/> <p>Keywords: <i>Absence of a criminal act intermediate interpretation, Expansive interpretation, Retrial Strict interpretation.</i></p>	<p>The 'Absence of a Criminal Act' as one of the grounds for retrial under Article 474 of the Criminal Procedure Code has been explicitly stipulated. Jurists and, consequently, judicial precedents have offered varying interpretations of this clause. Generally, the prevailing perspectives on this provision can be divided into two approaches: restrictive and expansive. The restrictive view indicates the lack of a legal element (nullum crimen sine lege), while the expansive approach suggests the absence of one of the three fundamental elements of a crime. Each of these approaches has its own strengths and weaknesses. In this article, using a descriptive-analytical method and relying on judicial precedents, both approaches will be examined, and ultimately, a third intermediate approach will be proposed. Intermediate interpretation seeks to express that sometimes the title cited in primary and appellate verdicts possesses a criminal characterization, yet the interpretation provided by judicial authorities regarding the legal provision is neither correct nor acceptable. At other times, the behavior under prosecution does not fall under that criminal title and is not considered an instance of that criminal behavior. In other words, the judicial authority's interpretation of the title mentioned in the law is incorrect, while the committed act was not criminal in nature de jure (legally), though not necessarily de facto (in evidence), it nevertheless resulted in conviction. Therefore, the Supreme Court intervenes in interpreting the law as part of its supervisory duties. The 'Absence of a Criminal Act' in light of this perspective, overlaps with the Court's supervisory role in interpreting laws, the exceptional nature of retrial, and the principle of res judicata.</p>
<p>How To Cite</p>	<p>Khodadi, Abolghasem, sahar, soheilmoghadam. (2025). The Absence of Criminal Act (Actus Reus); An Analysis of Clause 'J' of Article 474 of the Criminal Procedure Code in Light of Judicial Precedents. <i>Journal of Judgment</i>, 123(3), 110-130 http://doi.org/10.22034/judg.2025.2068165.1556</p>
<p>DOI</p>	<p>10.22034/judg.2025.2068165.1556</p>
	<p>©2025 The Author(s): This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, As long as the original authors and sources are cited. No permission is required from the authors or the publishers.</p>
<p>Publisher</p>	<p>Publications of the Judiciary of Tehran Province</p>

جرم نبودن عمل ارتكابی؛ تحلیل بند «چ» ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری در پرتو رویه قضایی

ابوالقاسم خدادی^۱ | سحر سهیل مقدم^۲

۱. استادیار گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)، رایانامه: a.khodadi@gmail.com

۲. استادیار گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران، رایانامه: s.soheilmoghadam@shahed.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: علمی	
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۵	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۲۹	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰	
کلیدواژه: اعاده دادرسی، تفسیر مضیق، تفسیر موسع، تفسیر بینابین، جرم نبودن عمل ارتكابی.	<p>«جرم نبودن عمل ارتكابی» یکی از جهات اعاده دادرسی است که در ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری به آن تصریح شده است. حقوق دانان و طبعاً رویه قضایی تفاسیر متفاوتی از این بند ارائه کرده‌اند. به‌طور کلی، دیدگاه‌های حاکم بر این بند را می‌توان به دو رویکرد مضیق و موسع تقسیم کرد. دیدگاه مضیق حکایت از فقدان رکن قانونی جرم و رویکرد موسع بیانگر نبود یکی از عناصر سه‌گانه جرم است. هر یک از این رویکردها در آرای صادر شده دیوان عالی کشور تبلور یافته است. در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با استناد بر رویه قضایی سعی می‌شود هر دو رویکرد تبیین و نقاط قوت و ضعف آن ارزیابی شود و در نهایت رویکرد سومی با نام بینابین پیشنهاد می‌شود. تفسیر بینابین به‌منابۀ دستاورد تحقیق، درصدد بیان این موضوع است که گاه عنوان منسرح در آرای بدوی و تجدیدنظر وصف مجرمانه دارند، اما تفسیر مقامات قضایی در خصوص ماده قانونی صحیح و قابل پذیرش نیست. همچنین گاهی رفتار تحت تعقیب با وجود قرار گرفتن ذیل آن عنوان مجرمانه، به‌منابۀ مصداق آن رفتار مجرمانه شناسایی نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، تفسیر مرجع قضایی از عنوان منسرح در قانون صحیح نبوده است و در حالی که عمل ارتكابی ثبوتاً (نه اثباتاً) جرم نیست، اما به حکومیت منجر شده است. از این رو، دیوان عالی کشور در راستای وظایف نظارتی‌اش در تفسیر قانون ورود می‌کند. «جرم نبودن عمل ارتكابی» در پرتو این دیدگاه با وظیفه نظارتی دیوان بر تفسیر قوانین، استثنایی بودن اعاده دادرسی و اعتبار امر مختوم مطابقت دارد.</p>
استناد	خدادی، ابوالقاسم، سهیل مقدم، سحر. (۱۴۰۴). جرم نبودن عمل ارتكابی؛ تحلیل بند «چ» ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری در پرتو رویه قضایی، فصلنامه قضاوت، ۱۲۳(۳): ۱۱۰-۱۳۰. http://doi.org/10.22034/judg.2025.2068165.1556
DOI	10.22034/judg.2025.2068165.1556
ناشر	انتشارات دادگستری کل استان تهران



مقدمه

اصل قانونی بودن جرم و مجازات یکی از مهم‌ترین اصول پذیرفته‌شده در حقوق جزا است. اصل قانونی بودن تکلیف که در درون اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها می‌توان آن را یافت بدین معناست که تکلیفی بر دوش کسی نیست، مگر اینکه قانون آن را تکلیف شناخته باشد (سجادی‌نژاد، ۱۳۸۵: ۹۷). این اصل در قانون اساسی (اصل ۳۶، ۲۲، ۲۵، ۳۲)، قانون مجازات اسلامی (مواد ۲، ۱۰) و آیین دادرسی کیفری (زین پس ق.آ.د.ک) پیش‌بینی شده است. تجلی این اصل در پرتو حقوق کیفری شکلی، در مستند کردن آرا به مواد قانونی است که از دستاوردهای مهم دادرسی منصفانه محسوب می‌شود. از جمله می‌توان به ماده ۲ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲ اشاره کرد که بر مستند بودن دادنامه تأکید کرده است: «دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد...». همچنین در ماده ۳۷۴ ق.آ.د.ک مقرر شده است: «... رأی دادگاه باید مستدل، موجه و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن رأی صادر شده است...». در نظر گرفتن ضمانت اجرای مناسب، تضمین‌کننده رعایت هر اصل و بیانگر جایگاه آن اصل است. در راستای تضمین رعایت اصل قانونی بودن و مستند کردن اتهام انتسابی به مواد قانونی، ضمانت اجرای گوناگونی در نظر گرفته شده است؛ یکی از ضمانت اجرای مهم در این زمینه بند «ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک است. مطابق این بند چنانچه عمل ارتكابی جرم نباشد، از موجبات اعاده دادرسی شناخته می‌شود.^۱

نظم قضایی مقتضی آن است که با صدور حکم قطعی، هیچ ادعایی قابل استماع نباشد و انصاف نیز اقتضا می‌کند چنانچه شخصی به دلیل اشتباه قضایی محکوم شده است، بتواند از خود دفاع کند و مانع اجرای کیفر شود. در واقع، «غایت مطلوب در دادرسی، قضاوت عادلانه است به نحوی که نتیجه دادرسی همیشه با حقیقت همراه باشد» (حیاتی، ۱۳۸۷: ۲۴). ابهامی که در خصوص بند «ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک وجود دارد، تعیین قلمرو و مصادیق «جرم نبودن عمل» است. وضع یک بند مبهم آن هم در قسمت اعاده دادرسی که باید مضیق و با مصادیق معین باشد، جای تأمل دارد چراکه موجب طرح درخواست‌های متعدد خواهد شد! اعاده دادرسی روشی استثنایی در حقوق است که به فرد امکان می‌دهد تا پس از قطعیت حکم، درخواست رسیدگی مجدد به پرونده را ارائه دهد، در حالی که اعتبار امر مختومه به این معنا است که پس از قطعیت حکم، امکان رسیدگی مجدد به پرونده وجود ندارد. به بیان دیگر، اعاده دادرسی، استثنایی بر اصل اعتبار امر مختومه است. با توجه

۱. به عقیده برخی جهات اعاده دادرسی را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: نخست، جهاتی که علت اصلی تحقق آن به اشتباه قاضی برمی‌گردد؛ دوم، جهاتی که منتسب به محکوم‌علیه است و زمان تحقق آن‌ها به بعد از قطعیت حکم برمی‌گردد (حیاتی، ۱۳۸۷: ۷۸). برخی دیگر جهات را به دو دسته مربوط به ادله و اشتباه در دادرسی تقسیم‌بندی کرده‌اند (میرکمالی و کاظمی، ۱۳۹۶: ۷۰)

به استثنایی بودن اعاده دادرسی، علاوه بر آنکه به هر عذر و بهانه نمی توان اعتبار احکام قطعیت یافته را از بین برد، در تفسیر جهات اعاده دادرسی نیز باید به قدر متیقن اکتفا کرد و از توسعه جهات مصرح اجتناب کرد.

پرسشی که در این پژوهش برآینم به آن پاسخ دهیم احراز این موضوع است که منظور از عبارت «عمل ارتكابی جرم نباشد» چیست؟ آیا فقط شامل نبود رکن قانونی جرم می شود یا عام است و علاوه بر رکن قانونی، رکن مادی و معنوی را هم در بر می گیرد. چنانچه به پذیرش تفسیر مضیق باور داشته باشیم (فقدان رکن قانونی)، دفاع شکلی در دیوان کافی است و با صلاحیت رسیدگی شکلی دیوان هم راستا است؛ اما چنانچه تفسیر موسع را بپذیریم (فقدان رکن مادی و روانی)، اساساً چیزی جز بحث ماهوی قابل ارائه نیست. این صحت سنجی مستلزم ورود به ماهیت است که با شأن نظارتی و شکلی دیوان در تعارضی آشکار خواهد بود. در سابقه تقنینی حقوق کیفری شکلی چنین بندی پیش بینی نشده بود و این بند از ابداعات جدید در ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ است؛ بنابراین، در تفسیر این بند هم می بایست اصول دادرسی منصفانه (استثنایی بودن اعاده دادرسی، اعتبار امر قضاوت شده، عدم اطاله دادرسی و رسیدگی در مهلت معقول) رعایت شود، هم باید با ارائه تفسیری صحیح، مانع ایجاد تفاسیر مختلف در عمل شد. در این زمینه در رویه قضایی با تفاسیر متفاوت مواجه ایم. برخی از شعب دیوان عالی کشور قائل اند به تفسیر موسع و برخی دیگر بالعکس. در نوشتار حاضر به روش توصیفی - تحلیلی در صددیم با تحلیل آرای مرتبط ضمن بررسی رویکرد شعب دیوان به این بند، تفسیری کارآمد پیشنهاد دهیم. در خصوص موضوع پیش رو آثاری نظیر «بررسی تحلیلی اعاده دادرسی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲» نوشته علیرضا میرکمالی و مهدی کاظمی، به رشته تحریر درآمده، اما وجه تمایز این پژوهش با آن ها در این است که آن ها به توصیف کلی جهات اعاده دادرسی اشاره کرده اند و به طور ویژه این بند و نحوه تفسیر آن در رویه قضایی را بررسی نکرده اند. در این تحقیق در سه گفتار رویکردهای حاکم بر تفسیر جرم نبودن عمل ارتكابی تشریح می شود و سپس به ارزیابی و بیان نقاط ضعف و قوت آن ها اشاره خواهد شد.

۱. تفسیر جرم نبودن عمل ارتكابی در پرتو رویکرد مضیق

تفسیر مضیق از «جرم نبودن عمل ارتكابی» به معنای فقدان رکن قانونی جرم است. پذیرش این رویکرد هم راستا با استثنایی بودن اعاده دادرسی و منع رسیدگی ماهیتی در دیوان عالی کشور است. از سوی دیگر نمی توان تصور کرد که رأیی بدون مستند قانونی صادر شود. قبول این اصل برخلاف اصل مستند و مستدل بودن آرای قضایی است. در این قسمت از نوشتار ابتدا تفسیر مضیق از بند

«ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک با ذکر نمونه‌هایی از رویه قضایی تبیین می‌شود سپس این دیدگاه ارزیابی می‌شود.

۱-۱. جرم نبودن عمل ارتكابی به معنای فقدان عنوان مجرمانه

اعاده دادرسی از طرق فوق‌العاده اعتراض به آرا شمرده می‌شود. در نتیجه خلاف اصل است و مورد استثنایی باید محدود و مضیق تفسیر شود. تفسیر مضیق از بند «ج» ماده ۴۷۴ ق.م.ا بر این بنیاد استوار شده است. تفسیر مضیق یا حداقلی بدین معنا است که عمل منتسب به متهم هنوز تحت هیچ عنوان مجرمانه‌ای جرم‌انگاری نشده است (خالقی، ۱۴۰۳: ۶۰۸). این تفسیر دلالت بر فقدان رکن قانونی جرم دارد؛ بدین معنا که عنوان مجرمانه از همان ابتدا نباید وجود داشته باشد؛ بنابراین چنانچه بعداً عنوان مجرمانه زایل شود، از موارد عطف به ماسبق شدن است که تحت شمول ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی قرار می‌گیرد و از بحث ما خارج است. برای مثال می‌توان به رأی صادرشده یکی از شعب دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۳۹۵/۰۲/۱۸ اشاره کرد که مقرر شده است: «در صورتی که عمل انتسابی به محکومان عنواناً واجد وصف جزایی باشد، با توجه به این که احراز تحقق ارکان و عناصر بزه، وجود سوءنیت، کفایت دلایل و تطبیق عمل با قانون از خصایص و شئون دادگاهی است که به ماهیت امر رسیدگی می‌نماید و این قبیل امور ماهوی در مرحله اعاده دادرسی قابلیت رسیدگی و امعان نظر قضایی ندارد، بنابراین نمی‌توان به استناد صدر بند (ج) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی تقاضای اعاده دادرسی را مورد پذیرش قرار داد.»^۱ به نظر می‌رسد رویه غالب در شعبات دیوان عالی کشور پذیرش همین دیدگاه است. برای نمونه در دادنامه شماره ۱۴۰۰۶۳۹۰۰۰۷۲۷۲۱۶ به تاریخ ۱۴۰۰/۱۰/۱۲، متهم به اتهام فروش مال غیر (سه دستگاه آپارتمان متعلق به شهرداری) از سوی دادگاه تجدیدنظر تهران محکوم می‌شود. دادگاه عمومی در مورد همین اتهام پیش‌تر حکم برائت صادر کرده بود، اما با تجدیدنظرخواهی شهرداری، پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارجاع و حکم محکومیت تأیید می‌شود. متهم با این استدلال که اختلاف با شهرداری ماهیت حقوقی دارد و جرم محسوب نمی‌شود، مستند به بند «ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک تقاضای اعاده دادرسی می‌کند. در این پرونده شهرداری و متهم قراردادهایی برای انتقال آپارتمان‌ها (به جای پرداخت جریمه تخلفات ساختمانی) تنظیم کرده بودند. شهرداری پس از انتقال آپارتمان‌ها، به دلیل بی‌ارزش بودن آن‌ها، از تعهد خود عدول کرد و حتی چک صادره را وصول نکرد (شهرداری یک فقره چک هم بابت جریمه کمیسیون ماده ۱۰۰ دریافت کرده است). دیوان عالی کشور با بررسی مدارک، وصف کیفری را رد کرد و اختلاف را حقوقی دانست. شعبه

۱. قابل دسترسی در: <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/37023>

دیوان عالی کشور بیان داشت: «اختلاف مابین شهرداری و اعاده‌خواه امری است حقوقی و دلیلی بر سوء نیت اعاده‌خواه که با قصد متقلبانه و به نیت تجاوز به حق غیر و نقض مقررات جزایی اقدام به فروش ملک کرده باشد، وجود ندارد. لذا به علت جرم نبودن عمل ارتكابی تقاضای وی با بند (چ) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک تطبیق دارد و حکم به پذیرش آن صادر می‌شود». در ادامه این بند این رویکرد را ارزیابی خواهیم کرد.

۱-۲. ارزیابی رویکرد مضیق به جرم نبودن عمل ارتكابی

پذیرش این رویکرد محاسن و معایب خاص خود را دارد. از یک سو می‌توان با نگاهی انتقادی این رویکرد را تحلیل کرد. بدین‌گونه که با اعتقاد به این تفسیر گویی در صدد انکار مستدل و مستند بودن آرای قضایی (اصل ۱۶۶ قانون اساسی) هستیم. در یک رأی قضایی مستدل و مستند، استناد عبارت است از یافتن حکم قانون و استدلال عبارت از تحلیلی است که قاضی در خصوص علت اعمال حکم قانون بر موضوع معین بیان می‌کند (ویژه و کتابی رودی، ۱۳۹۳: ۲۰۰). از آثار مستند و مستدل کردن رأی می‌توان مواردی همچون فراهم آوردن بستری مناسب برای دفاع طرفین، نظارت بر رأی صادره، اقناع اصحاب دعوا در پذیرش رأی را نام برد (کینخا و عامریان، ۱۴۰۳: ۱۶۹). حال با این وصف چگونه می‌توان تصور کرد کنشگران عدالت کیفری از ابتدای تعقیب تا صدور حکم (بازپرس، دادیار اظهار نظر، دادستان، قاضی در مرحله بدوی و تجدیدنظر) و حتی وکلای طرفین دعوا متوجه جرم نبودن عمل ارتكابی نشده باشند! این تفسیر موجب وهن سیستم قضایی می‌شود. مگر نباید طبق بند «ث» ماده ۲۷۹ ق.آ.د.ک مستند قانونی اتهام در کیفرخواست ذکر شود؟! و همچنین چگونه می‌توان تصور کرد که قضات با تجربه شعب دادگاه تجدیدنظر طبق بند «ت» ماده ۴۵۰ ق.آ.د.ک^۱ و بند «ب» ماده ۴۵۵ ق.آ.د.ک اقدام نکرده باشند! در همین زمینه بند نخست ماده ۱۵ قانون نظارت بر رفتار قضات که برای صدور رأی غیر مستند یا غیر مستدل مجازات انتظامی مقرر کرده و همچنین بند پنجم ماده ۱۴ قانون یادشده هم شایسته توجه است: «عدم اعمال نظارت مراجع عالی قضایی نسبت به مراجع تالی و دادستان نسبت به دادیار و بازپرس از حیث دادن تعلیمات و تذکرات لازم و اعلام تخلفات، مطابق قوانین مربوط»؛ بنابراین اگر دادگاه نخستین نسبت به ذکر اسباب و جهات موضوعه و حکمی رأی اقدام نکند و دادگاه تجدیدنظر نیز بر اساس

۱. بند (ت) ماده ۴۵۰ ق.آ.د.ک: «اگر عملی که محکوم علیه به اتهام ارتكاب آن محکوم شده به فرض ثبوت، جرم نبوده یا به لحاظ شمول عفو عمومی و یا سایر جهات قانونی متهم قابل تعقیب نباشد، رأی مقتضی صادر می‌کند».

۲. بند (ب) ماده ۴۵۵ ق.آ.د.ک: «هرگاه متهم به جهات قانونی قابل تعقیب نباشد یا دادگاه تجدیدنظر استان، به هر دلیل، برائت متهم را احراز کند، رأی تجدیدنظر خواسته را نقض و رأی مقتضی صادر می‌کند، هر چند محکوم علیه درخواست تجدیدنظر نکرده باشد و چنانچه محکوم علیه زندانی باشد، به دستور دادگاه فوری آزاد می‌شود».

این بند به تخلف دادگاه بدوی بی تفاوت باشد هر دو مرجع هریک به جهتی مرتکب جرم شده‌اند و مستوجب مجازات انتظامی‌اند (نیک‌نژاد و حیدری، ۱۴۰۰: ۱۸۱).

از سوی دیگر، محاسن پذیرش این رویکرد مهم است چراکه مضیق بودن تفسیر با ادله‌هایی که در ادامه بیان می‌شوند، توجیه‌پذیر است. نخست، «استثنایی بودن اعاده دادرسی» است. اعاده دادرسی از طرق فوق‌العاده اعتراض است، بنابراین در تفسیر بندهای ماده ۴۷۴ باید به قدر متیقن اکتفا شود. موارد احصاشده در ماده ۴۷۴ عمدتاً فرض‌های استثنایی‌اند و احصا هم مفید حصر است. اگر بند «ج» را موسع تفسیر کنیم با سیاق ماده سازگار نخواهد بود؛ زیرا بندهای قبلی هم مصداق بند «ج» می‌شوند و ذکر موردی و مستقلشان زائد خواهد بود. دوم، «ضرورت تفسیر همسو با سایر بندها» است. پذیرش بند «ج» با تفسیر موسع ضرورت وجود سایر بندها را بیهوده می‌سازد. بند «ج» (حادث شدن واقعه جدید یا ارائه دلیل جدید) توأم با نگاه سخت‌گیرانه مقنن است زیرا این دلایل در مرحله بدوی و تجدیدنظر نباید وجود داشته باشند. در واقع، فرایند احراز و اثبات خلاف واقع بودن شهادت یا مجعول بودن سند باید پس از صدور حکم قطعی محکومیت متهم باشد؛ بنابراین، استناد به بند «ج» با رویکرد موسع، رسیدگی مجدد را باعث می‌شود زیرا وقتی بر این باوریم که ادله سابق هیچ‌کدام اثبات‌کننده رکن روانی نیستند، مستلزم رسیدگی از نو به پرونده است. همچنین، از حیث قواعد ادبی نیز عطف عام بر خاص از مصادیق اطنا ب شمرده می‌شود.^۱ با این توضیح که قانون‌گذار در بندهای «الف» تا «ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک به صورت خاص و با ذکر شروط و قیود متعدد اعاده دادرسی را تجویز کرده است، جایز نیست که در بند آخر از این ماده به صورت قاعده عام و بدون هیچ محدودیتی در ادله اثباتی و بدون هیچ قیدی هرگونه تردید در عناصر سه‌گانه جرم را از موجبات اعاده دادرسی برشمیریم. با این وصف برای مخاطب این پرسش مطرح می‌شود که فایده سخت‌گیری و وسواس قانون‌گذار برای پذیرش اعاده دادرسی در بندهای بالاتر چه بوده است؟ مگر آنکه بگوییم این بندها از باب تأکید و بیان اهمیت‌اند. در این صورت مجدداً با این اشکال مواجه خواهیم شد که این روش مستلزم اطنا ب در کلام می‌شود. هر چند در ادبیات گاهی اطنا ب از موارد بلاغت محسوب می‌شود، در قانون‌گذاری برعکس است. به نظر می‌رسد قانون‌گذار باید اختصار و ایجاز را در کلام رعایت کند و از زیاده‌گویی پرهیزد (اسداللهی و آذرنیوار، ۱۴۰۰: ۲۹۵).

اگر قرار باشد هیچ محدودیتی در ادله ابرازی در این بند نباشد، پس چگونه در بند «ج» برای ادله ابرازی محدودیت آورده است؟! سوم، «منع رسیدگی ماهیتی در دیوان» است. در آرایه که مرجع تجدیدنظر دیوان عالی کشور محسوب می‌شود، دیوان به موضوع ورود نمی‌کند و فقط

به صورت حکمی و شکلی رأی می‌دهد؛ بنابراین، در طرق فوق‌العاده نیز به طریق اولی نباید چنین کند. نظارت دیوان در حد انطباق رفتار با قانون است (ثبوتاً)، اما احراز این رفتار و ادله اثبات آن مستلزم رسیدگی ماهیتی و رعایت اصول تناظر و ترافع و ارزیابی ادله است (اثباتاً). در زمینه منع رسیدگی ماهیتی در دیوان، دادنامه شماره ۵۴۵/۲۶۰۰۹۹۸۷۷۱۲۶۰۹۲۰ به تاریخ ۱۳۹۵/۰۶/۰۸ شعبه دیوان عالی کشور قابل توجه است. در این پرونده دادگاه عمومی جزایی شهرستان، هر دو متهم را که به اتهام انجام معامله ربوی تحت تعقیب قرار گرفته بودند، از اتهام انتسابی مبرا می‌کند. از این رأی تجدیدنظرخواهی می‌شود و دادگاه تجدیدنظر بر محکومیت هر دو متهم حکم صادر می‌کند. متعاقب تجویز اعاده دادرسی از سوی دیوان، پرونده برای رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض دادگاه تجدیدنظر اعاده می‌شود. این شعبه اعاده دادرسی را مردود و تحقق جرم از سوی محکوم‌علیها را محرز می‌داند. مجدداً محکوم‌علیها مراتب را به دادستانی کل کشور اعلام می‌کند و ایشان طی شرحی به ریاست محترم دیوان عالی کشور تقاضای اعاده دادرسی می‌کنند و توضیح می‌دهند که در معاملات و قراردادهای بین مسلمانان، اصل بر صحت است و استدلال کردن به اموری که خلاف ظاهر است برای اثبات ربوی بودن آن صحیح نیست. خصوصاً اینکه قرارداد مشارکت بین طرفین وجود دارد. از طرفی گرفتن هر مبلغ اضافی را نمی‌توان مشمول ربا دانست و با عدم تحقق بزه ربا تقاضای اعاده دادرسی نسبت به دادنامه محکومیت محکومان را دارند. دیوان عالی کشور در نهایت بیان می‌کند: «شعب ۳ و ۴ دادگاه‌های تجدیدنظر استان با استدلال‌هایی که در دادنامه‌های صادره کرده‌اند و ادله‌ای که در آنجا بیان داشته‌اند وقوع بزه ربا را از ناحیه هر دو نفر محکوم‌علیه، محرز دانسته‌اند و در تقاضای اعاده دادرسی دادستان محترم کل کشور استدلال و مطالب ماهیتی مطرح شده است که بزه ربا از ناحیه محکومان تحقق پیدا نکرده است و اگرچه موضوع را هم منطبق با بند (چ) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲ اعلام نموده است، ولی از نظر اعضای این شعبه در مقطع اعاده دادرسی موجبی برای بررسی دفاعیات و ایرادات ماهوی در دیوان عالی کشور وجود ندارد و منظور از اینکه «عمل ارتكابی جرم نباشد» مذکور در بند (چ) ماده ۴۷۴ نیز وقتی است که موضوع اتهامی را که به متهم نسبت داده‌اند، بر اساس قوانین موجود جرم نبوده باشد، نه اینکه متقاضی اعاده دادرسی بخواهد اثبات کند که بزه انتسابی را که طبق قانون جرم اعلام شده است، انجام نداده است. علی‌هذا چون تقاضای اعاده دادرسی مزبور با هیچ‌یک از بندهای مختلف ماده ۴۷۴ قانون مذکور انطباق ندارد مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و رد می‌گردد».

۲. تفسیر جرم نبودن عمل ارتكابی در پرتو رویکرد موسع

به نظر می‌رسد تفسیر جدیدی از بند «ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک در حال شکل‌گیری است. انعکاس این تفسیر علاوه بر آثار حقوقی در آرای قضایی نیز دیده می‌شود. در این تفسیر منظور قانون‌گذار از عبارت «عمل ارتكابی جرم نباشد»، فقدان هریک از عناصر تشکیل‌دهنده جرم است. پذیرش این رویکرد هم‌راستا با اصل احتیاط، تفسیر به نفع متهم و رفع اشتباهات قضایی است. در حالی که با تفسیر مضیق از جهات اعاده دادرسی و اتقان آرای قضایی در تعارض است. همچنین پذیرش این تفسیر خلاف اصل دوم مرحله‌ای بودن دادرسی و اعتبار امر مختومه است. در این قسمت از نوشتار، دلایل این دیدگاه و ارزیابی آن بررسی می‌شود.

۲-۱. جرم نبودن عمل ارتكابی به معنای فقدان هریک از ارکان سه‌گانه جرم

ابتکار تازه قانون‌گذار در سال ۱۳۹۴ و اضافه کردن عبارت «عمل ارتكابی جرم نباشد» به جهات اعاده دادرسی از لحاظ تفسیر منطقی و تفسیر لفظی قابل توجه است. توضیح اینکه برای آنکه رفتاری جرم محسوب شود، لازم است که نخست، قانون‌گذار آن رفتار را به‌عنوان جرم پیش‌بینی و برای آن کیفر مقرر کرده باشد (عنصر قانونی)؛ دوم، رفتار مجرمانه باید محقق شده باشد (عنصر مادی)؛ سوم، تحقق رفتار مجرمانه همراه با قصد ارتكاب جرم یا تقصیر کیفری باشد (عنصر روانی). بر این اساس، مستفاد از اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد وظیفه دیوان عالی کشور در نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم، منظور قانون‌گذار از عبارت «عمل ارتكابی جرم نباشد» در بند «ج» ماده ۴۷۴ و شق اول بند «ب» ماده ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، فقدان هریک از عناصر سه‌گانه ذکر شده است؛ بنابراین، در صورت فقدان هریک از ارکان تحقق جرم، استناد به بند «ج» ماده ۴۷۴ مسموع است.^۱ به‌نظر برخی حقوق‌دانان اگر به‌علت یکی از عوامل موجهه جرم، عمل جرم نباشد چون قید در فرض اثبات همانند بند «ت» ماده ۴۵۰ همین قانون بیان نشده است می‌توان با رعایت اصل احتیاط و استظهار به اصل تفسیر به نفع متهم به این بند استناد کرد به شرط اینکه در مراحل قبلی دادرسی مورد توجه دادگاه اعم از بدوی و تجدیدنظر قرار نگرفته باشد. به فقدان عنصر معنوی هم اگر در مراحل قبلی توجه نشده باشد می‌تواند از جمله علل اعاده دادرسی محسوب شود (طهماسبی، ۱۴۰۲: ۲۸۰). پذیرش تفسیر موسع با استناد به اطلاق این بند توجیه‌پذیر است. همچنین این رویکرد نوعی تفسیر به نفع متهم است و با اصل احتیاط در امور کیفری نیز سازگار است. در پاسخ ممکن است گفته شود، با توجه به استثنایی بودن اعاده دادرسی و اعتبار امر قضاوت‌شده، باید از جهات اعاده دادرسی تفسیر مضیق و محدود کرد. برخی

۱. نظریه مشورتی ۷/۱۴۰۳/۶۲۵ به تاریخ ۱۴۰۳/۱۱/۰۱ بر همین دیدگاه دلالت دارد.

از شعبات دیوان عالی کشور هم‌راستا با این رویکرد تفسیری عمل می‌کنند. می‌توان به دادنامه شماره ۵۶۷۷۸۸/۱۹/۰۷/۱۴۰۲ اشاره کرد. در این پرونده، شعبه ۳۹ دیوان عالی کشور اعاده دادرسی را مستند به بند «ج» با تفسیری موسع قبول می‌کند. دیوان با بررسی استدلال دادگاه تجدیدنظر، سه نقص اساسی را شناسایی کرده است. نخست، «عدم اثبات علم متهم به جعلی بودن اسناد»؛ دیوان بر این باور است که استدلال شعبه صادرکننده رأی و مبنای حصول علم برای انتساب بزه، علم متعارف موضوع ماده ۲۱۱ ق.م.ا.نیست. این موضوع و استدلال ارائه شده برای انتساب بزه مستلزم ارائه دلایل ظاهری است و استنباط شخصی که مبنای حصول علم شعبه صادرکننده رأی اعاده خواسته قرار گرفته است نمی‌تواند مصداق علم متعارف مستدل و بین باشد. دوم، متهم مرتکب فعل مادی نشده و ترتب جزا مستلزم انتساب بزه از ناحیه متهم است و با حدس و گمان نمی‌توان افراد را مجازات کرد. سوم، هیئت شعبه صادرکننده رأی اعاده خواسته به منظور احراز فقدان علم به مجعول بودن سند ارائه شده از ناحیه متهم عنوان کرده‌اند که عدم علم وی برای هیئت دادگاه محرز نیست، بنابراین حکم به محکومیت متهم صادر کرده‌اند. این در صورتی است که اثبات امر عدمی ممکن نیست و نمی‌توان به این استدلال که «علم وی محرز نشده، پس عالم است» نامبرده را محکوم کرد. از این رو، شعبه دیوان عالی کشور در این پرونده علاوه بر فقدان رکن مادی، نبود رکن روانی را هم مصداق بند «ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.دک می‌داند.

۲-۲. ارزیابی رویکرد موسع به جرم نبودن عمل ارتكابی

پذیرش این رویکرد محاسن و معایب خاص خود را دارد. از یک سو می‌توان با نگاهی انتقادی این رویکرد را تحلیل کرد. نخست، «خلاف اصل دو مرحله‌ای بودن دادرسی است و موجب سه درجه‌ای شدن دادرسی» می‌شود. رعایت حقوق دفاعی متهم در پرتو اصل برائت و جلوگیری از اشتباهات قضایی، ضرورت رسیدگی مجدد به یک پرونده را ایجاب می‌کند. در فرایند کیفری، دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور حسب مجازات جرم ارتكابی عهده‌دار رسیدگی مجددند. قطعی بودن رأی حاصله از این دو مرجع انتظاری معقول و با اعتبار امر قضاوت شده و مختومه شدن پرونده در یک مقطع زمانی هم‌راستا است. با تفسیر موسع بند «ج» گویی می‌خواهیم رسیدگی را سه مرحله‌ای کنیم. اعاده دادرسی دو مرحله دارد و این امر هم به علت فوق العاده بودن این شیوه، هم به علت رسیدگی ماهیتی در مرحله دوم است. در مرحله اول که به نوعی رسیدگی مقدماتی است، آنچه مورد توجه مقام قضایی قرار می‌گیرد انطباق درخواست با یکی از جهات اعاده دادرسی است. مرحله دوم با تجویز اعاده دادرسی آغاز می‌شود. در این مرحله رسیدگی ماهوی به موضوع شکایت در دادگاه صادرکننده حکم قطعی صورت می‌گیرد. در مورد بند «ج» پرسش این است که

مقام رسیدگی کننده با توجه به اینکه در جایگاه رسیدگی ماهیتی قرار ندارد چگونه می تواند احراز کند که رکن روانی جرم محقق نشده است؟ رکن روانی امری احراز است یعنی در دادگاه حسب قرائن و امارات باید احراز شود و با حقایق و واقعیت های عینی که قابلیت کشف داشته باشند، قابل احراز نیست؛ بنابراین آیا دیوان برای احراز فقدان رکن روانی جرم ناگزیر از ورود به ماهیت دعوا نیست؟ و در این صورت آیا چنین رویکردی به منزله سه درجه ای شدن رسیدگی در پرونده های کیفری نخواهد بود؟ آیا می توان گفت رسیدگی ماهیتی از ویژگی های ذاتی دیوان عالی کشور است؟ به علت کثرت و تغییرات مدام قوانین، نسخ صریح یا ضمنی مقررات، تخصیص و تقیید آنها و ضرورت تفسیر مضیق از قوانین نیاز است دیوان عالی کشور بر نحوه تفسیر قوانین کیفری و اعمال آن نظارت داشته باشد. این همان هدفی است که در بند «ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک پیش بینی شده است. با وجود این، ارزیابی ادله و احراز عنصر مادی و روانی مستلزم رسیدگی مجدد است که از وظایف نظارتی دیوان خارج است؛ چراکه به رسیدگی مجدد نمی توان عنوان نظارت اطلاق کرد. دوم، «خلاف اعتبار امر مختومه» است. باید گفت که رسیدگی قضایی نباید نسبت به یک موضوع مادام العمر استمرار داشته باشد، بلکه باید در نقطه ای پایان یابد تا تکلیف طرفین مشخص شود. حفظ اعتبار تصمیمات دادگاه، جلوگیری از اطاله دادرسی ناشی از تغییر دائمی تصمیمات قضایی، حفظ منزلت و جایگاه دادگستری، جلوگیری از تزلزل آرا و سلب اعتماد مردم به قوه قضائیه و در نهایت تعیین تکلیف دعوا و پایان دادن به دادرسی مستلزم رعایت قاعده اعتبار امر قضاوت شده است.^۱ از آنجا که اعاده دادرسی طریقی فوق العاده است نباید با توسل به هر دستاویزی اعتبار احکام قطعی را مخدوش کرد. استثنایی بودن این شیوه و تصریح قانون گذار به جهات اعاده دادرسی در راستای دشوار ساختن امکان بهره گیری از آن است؛ چراکه پذیرش بی ضابطه این طریق، به استحکام تصمیمات قضایی لطمه می زند و قوت و اعتبار قضیه مختومه را متزلزل می کند (متین دفتری، ۱۳۸۱: ۱۶۲). دعوی مطروحه معمولاً از دو مرحله بدوی و تجدیدنظر عبور می کند (با توجه به ماده ۴۲۷ ق.آ.د.ک که اصل را بر قابل تجدیدنظر و دودرجه ای بودن رسیدگی قرار داده است). پیش بینی مرجع تجدیدنظر از این رو است که چنانچه مرجع بدوی در رسیدگی به موضوعی یکی از قوانین ماهوی یا شکلی را نادیده گرفت، امکان تصحیح اشتباه قضایی فراهم شود. با قطعی شدن حکم (اعم از اینکه در مرجع تجدیدنظر قطعی شود یا اینکه از ابتدا قطعی باشد)، سایه قاعده اعتبار مختوم و قاعده فراغ دادرسی جلوه گر خواهد شد.

۱. بنگرید به:

سلیمانی ساردو، حمدالله؛ افضلی گروه، روح الله و تارم، میثم. (۱۴۰۰). مبانی فقهی قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی، مطالعات فقهی و فلسفی، دوره ۱۲، شماره ۳، پاییز ۴۷.

از سوی دیگر، محاسن پذیرش این رویکرد قابل توجه است. نخست، «رفع اشتباهات قضایی و ممانعت از مجازات فرد ناکرده بزه» است. از یک طرف قائل بر این هستیم، همین که حکمی به صورت امر مختوم درآید دیگر قابل رسیدگی مجدد نیست و از سوی دیگر اعاده دادرسی به معنای رسیدگی مجدد به پرونده‌ای است که اعتبار امر مختوم یافته است. با این حال، آیا پذیرش اعاده دادرسی به منزله تضعیف قاعده اعتبار امر مختوم است؟ در پاسخ می‌توان از اهداف اجرای مجازات بهره برد. در مکاتب مختلف حقوق کیفری، توجیهاات متعدد و متنوعی برای اجرای کیفر آمده است. در اغلب مکاتب بر لزوم اجرای عدالت و استحقاق بزهکار بر کیفر به دلیل رفتار ارتكابی اشاره شده است (الهام و برهانی، ۱۳۹۸: ۶۱-۶۵). حال اگر فرد ناکرده بزه را مجازات کنیم، آیا عدالت اجرا شده است؟ مسلماً پاسخ منفی است؛ بنابراین قاعده اعتبار امر مختوم در فرضی است که اشتباهات قضایی را به طور مطلق منتفی بدانیم؛ امری که محال است! بنابراین، اعاده دادرسی به مثابه استثنایی بر قاعده اعتبار امر مختوم است و در راستای اجرای عدالت و جلوگیری از مجازات بی‌گناهان امری معقول و پذیرفتنی است.

در اعاده دادرسی هدف آن است که از محکومیت بی‌گناهان بپرهیزیم. «منظور از بی‌گناهی واقعی یعنی محکومیت فرد ناکرده بزه است؛ کسی که اساساً رفتار مجرمانه‌ای را مرتکب نشده است» (غلاملو و فرجیها، ۱۳۹۳: ۷۲). هدف ماده ۴۷۴ چنان‌که از بندهای مختلف آن و نیز عدم امکان تقاضای اعاده از سوی شاکی برداشت می‌شود جلوگیری از محکومیت بی‌گناهان است. حال اگر برای شعب دیوان ثابت شد محکوم علیه مرتکب جرمی نشده است (چه اساساً آن رفتار جرم نباشد و چه رفتار مرتکب منطبق با جرم موضوع حکم نباشد) باید مانع از محکومیت بی‌گناه شود! به‌ویژه آنکه باید نگاه واقع‌گرایانه به وضعیت دادرسی داشته باشیم. در نظام حقوقی ما میزان اشتباهات قضایی به دلیل حجم پرونده‌ها و فشار آمار بر دادرسان به صورت اجتناب‌ناپذیر بالا است. یکی از عوامل افزایش اشتباهات قضایی مربوط به عدم اجرای بند «ث» ماده ۴۵۰ ق.آ.د. است. به‌موجب بند مذکور تعیین وقت رسیدگی و دعوت از طرفین برای بسیاری از پرونده‌های وارد به دادگاه تجدیدنظر لازم شناخته شده است، اما خیلی زود موعد تعیین شده برای رسیدگی به هر پرونده بسیار طولانی مدت شد.

از این رو، از خرداد ۱۳۹۸ به تدریج به دادگاه‌های تجدیدنظر استان‌های سراسر کشور اعلام شد که با درخواست رئیس قوه قضائیه و موافقت مقام رهبری، الزام مقرر در بند «ث» برداشته شد و تعیین وقت صرفاً منوط به تشخیص قضات رسیدگی‌کننده شد. در واقع، دغدغه قانون‌گذار برای کاهش اشتباهات قضایی با حذف این الزام نافرجام ماند. لذا پذیرش تفسیر موسع از جرم نبودن عمل ارتكابی می‌تواند جایگزین مناسبی برای پر کردن خلأ ماده ۴۵۰ ق.آ.د.ک باشد. همچنین در

ماده ۴۹۱ ق.آ.د.ک مقرر شده است: «هرگاه قاضی اجرای احکام کیفری، رأی صادره را از لحاظ قانونی لازم‌الاجرا نداند، مراتب را با اطلاع دادستان به دادگاه صادرکننده رأی قطعی اعلام و مطابق تصمیم دادگاه اقدام می‌کند.» این ماده در راستای بند «پ» ماده ۴۷۵ است که یکی از اشخاص دارای حق اعاده دادرسی را دادستان مجری حکم دانسته است.

درواقع دادستان مجری حکم می‌خواهد مانع مجازات شدن فرد بی‌گناه شود. دوم، «احتیاط در امور کیفری» است. یکی از آثار اصل احتیاط آن است که مجازات جز در فرض قطعی بودن صحت آن اجرا نشود. اعمال این اصل در مواردی که اجرای مجازات آثار مهم و غیرقابل بازگشتی^۱ داشته باشد، اهمیت بیشتری دارد. اعاده دادرسی حقی است که محکوم پس از صدور حکم قطعی با اعمال آن از اجرای مجازاتی که یقینی نبوده و مدنظر مقنن و به تبع آن شارع نبوده است، جلوگیری کند. حال در این فرض با توجه به ابهام و اجمال بند «چ» ماده ۴۷۴، اقتضای اعمال اصل احتیاط آن است که تفسیر موسع از این بند به عمل آید؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد نتیجه اعمال این اصل باید آن باشد که مجازات جز در حالت قطع و یقین اجرا نشود. تفسیر مضیق از بند «چ» سبب می‌شود تا اعاده دادرسی متهم در فروض ذیل تفسیر موسع پذیرفته نشود و مجازات در مورد وی اجرا شود که این خلاف اصل احتیاط است. سوم، «تفسیر به نفع متهم» است. یکی دیگر از مبانی پذیرش تفسیر موسع، تفسیر به نفع متهم است. نتیجه اعمال این اصل تفسیری آن است که در فرض تردید در شمول نصوص قانونی یا تفسیر آن باید به‌گونه‌ای حداقلی عمل شود. اگر در موضوع حاضر دیدگاه تفسیر مضیق پذیرفته شود، غبطه، مصلحت و نفع متهم رعایت نشده است حال آنکه اقتضای نفع متهم، تفسیر موسع از بند «چ» است تا محکوم بتواند در حالتی که درخواست وی برای اعاده دادرسی مصداقی از تفسیر موسع باشد از این امکان قانونی بهره‌مند شود. چهارم، «دسترسی به دیوان عالی کشور در مجازات‌های سنگین» است. در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۴ دسترسی به دیوان عالی کشور صرفاً در قالب فرجام‌خواهی از آرای صادره از دادگاه‌های کیفری یک استان پیش‌بینی شده است. در حالی که سابقاً در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۱ در تمام پرونده‌های کیفری (جنایت و جنحه) امکان مراجعه به دیوان وجود داشت.^۲ به نظر می‌رسد این نقصان را با تفسیر موسع از بند «چ» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک می‌توان جبران کرد. به‌ویژه در مواردی که قانون‌گذار برای اعتراض به رأی بدوی هیچ طریقی را پیش‌بینی نکرده باشد. درواقع، اعاده دادرسی در مواردی که

۱. تبصره ۴۷۸ مدل ق.آ.د.ک در راستای پذیرش اصل احتیاط است.

۲. ماده ۴۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۱: «احکام محاکم جنحه که قطعاً یعنی استینافاً «صادر شده و احکام محاکم استیناف که به‌طور قطعی صادر شده و یا اگر غیابی بوده در موعد مقرر اعتراض به حکم غیابی نشده و قطعی گشته و احکام محاکم جنایی چه محاکم مزبوره در محکمه استیناف تشکیل شده باشد و چه در محکمه ابتدایی، قابل تمیز است.»

پرونده در مقام فرجام‌خواهی به دیوان واصل نشده است باید به‌مثابه ابزار اصلی نظارت دیوان بر اجرای صحیح قوانین در محاکم تلقی شود. نمونه روشن این موضوع در سابقه نظام قضایی ایران به آیین‌نامه اجرایی نحوه رسیدگی به جرایم عمده وکلان اخلاگران در نظام اقتصادی مصوب ۱۳۹۹ برمی‌گردد.^۱

بر اساس ماده ۱۹ آیین‌نامه، آرای صادرشده از این دادگاه‌ها در صورت حضوری بودن قطعی است، مگر در مورد مجازات اعدام. در نتیجه در جرایم عمده وکلان اقتصادی با مجازات‌های حبس سنگین با آرای قطعی شعب بدوی مواجه‌ایم. این امر نقض یکی از اصول مسلم دادرسی منصفانه است، چنانچه در بند ۵ ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد گفته شده است: «هرکس مرتکب جرمی اعلام شود حق دارد که اعلام مجرمیت و محکومیت او به‌وسیله دادگاه عالی تری طبق قانون رسیدگی شود.» در این موقعیت تنها فرصت محکوم علیه تقاضای اعاده دادرسی مطابق ماده ۲۲ همان آیین‌نامه است. اکنون نوبت به تفسیر از بند «ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک می‌رسد. در نظر داشته باشید مطابق بند «الف» ماده ۱ قانون مجازات اخلاگران در نظام اقتصادی کشور، اخلال در نظام پولی یا ارزی کشور از طریق قاچاق عمده ارز یا ضرب سکه قلب یا جعل اسکناس یا وارد کردن یا توزیع کردن عمده آن‌ها اعم از داخلی و خارجی و امثال آن، جرم محسوب شده است. آیا از عبارت «امثال آن» می‌توان متهم را به جرم اخلال در نظام اقتصادی از طریق خیانت‌درامانت محکوم کرد؟ در خصوص اعاده‌خواهی نسبت به دادنامه شماره ۳۴ مورخ ۱۳۹۹/۰۹/۱۷ دیوان عالی کشور در مقام پذیرش اعاده دادرسی به بند «ج» ماده ۴۷۴ استناد کرده است. در این پرونده دادرسی عمومی و انقلاب تهران و سپس شعبه دادگاه انقلاب با استفاده از قید «امثال آن» در ذیل بند «الف» ماده ۱ قانون مجازات اخلاگران در نظام اقتصادی کشور متهمان را از باب اخلال در نظام اقتصادی از طریق خیانت‌درامانت محکوم کرده‌اند. شعبه دیوان با عنایت به ماده ۲ قانون مجازات اسلامی و نظر به اینکه ابداع عنوان جدید با عنوان اخلال در نظام اقتصادی از طریق خیانت‌درامانت یا تحصیل مال از طریق نامشروع عنوان مصرح و منصوص قانونی نیست (عنوانی فراقانونی است) و حتی اگر متهمان خیانت‌درامانت یا تحصیل مال از طریق نامشروع را مرتکب شده باشند، اطلاق عنوان اخلال در نظام اقتصادی سبب تحمیل مجازاتی بیش از مجازات قانونی بر متهمان می‌شود، اعاده دادرسی را مستند به بند «ج» ماده ۴۷۴ پذیرفته است. نحوه تفسیر از عبارت بند «الف» ماده ۱ قانون مذکور و نظارت بر آن بر عهده دیوان است و از موجبات بند «ج» خواهد بود. بر اساس آنچه ذکر شد، اصول دادرسی رعایت شده است و ثبوتاً دیوان بررسی می‌کند که این رفتار (در فرض اثبات) هم جرم نیست.

۱. یادآوری می‌شود این آیین‌نامه هم‌اکنون منسوخ شده است.

۳. تفسیر جرم نبودن عمل ارتكابی در پرتو رویکرد بینابین

پس از ارائه رویکردهای گوناگون و ارزیابی محاسن و معایب هر کدام از آنها، تفسیر مورد قبول نگارندگان این نوشتار مطرح می‌شود. تفسیر بینابین در صدد بیان این موضوع است که گاه عنوان مندرج در آرای بدوی و تجدیدنظر واجد وصف مجرمانه است و مطابق اصل ۳۶ قانون اساسی جرم شناخته می‌شود، اما تفسیر ارائه شده از سوی مقامات قضایی در خصوص ماده قانونی صحیح و پذیرفتنی نیست. در واقع، مقام قضایی با تفسیر نادرست از متن قانون رفتاری را که ماهیتاً جرم نیست مجرمانه تلقی می‌کند و گاه رفتار تحت تعقیب در ذیل آن عنوان مجرمانه قرار نمی‌گیرد و به عنوان مصداق آن رفتار محسوب نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، تفسیر مرجع قضایی از عنوان مندرج در قانون صحیح نبوده است که به شیوه‌های مختلفی تجلی می‌یابد. از این رو، دیوان عالی کشور در راستای وظایف نظارتی‌اش در تفسیر قانون ورود می‌کند. «جرم نبودن عمل ارتكابی» در پرتو این دیدگاه با وظیفه نظارتی دیوان بر تفسیر قوانین و استثنای بودن اعاده دادرسی و اعتبار امر مختوم هم‌پوشانی دارد. این رویکرد با دو بند «نظارت دیوان عالی کشور بر تفسیر دادرسان کیفری» و «تفسیر دادرسان کیفری از جرم نبودن عمل ارتكابی» تحلیل خواهد شد.

۳-۱. نظارت دیوان عالی کشور بر تفسیر دادرسان کیفری

دیوان عالی کشور به حکم اصل ۱۶۱ قانون اساسی، مسئولیت نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی را هم بر عهده دارد. ادای این وظیفه در پرتو تفسیر صحیح قوانین و متعاقباً ارشاد مراجع دیگر محقق خواهد شد. دیوان عالی کشور با مسئله تفسیر قانون نسبتی آمیخته از «صلاحیت» و «مسئولیت» دارد؛ یعنی هم صلاحیت تفسیر قانون را دارد و هم مسئولیت این امر را بر عهده دارد (امیدی، ۱۳۹۹: ۶). به نظر می‌رسد نگاه واقع‌گرایانه در امور کیفری، به سادگی وجود یا عدم وجود عنوان مجرمانه‌ای مانند جرم‌انگاری خودکشی یا دروغ‌گویی در قاموس کیفری نیست. گاه عنوان مجرمانه خاصی در متن قانون تصریح شده است، اما رفتار ارتكابی مشمول آن وصف مجرمانه نمی‌شود؛ به بیان دیگر، عمل ارتكابی را نمی‌توان مصداق آن عنوان مجرمانه محسوب کرد. در چنین حالتی موضوع می‌تواند به صورت موردی، از جهات درخواست اعاده دادرسی قرار گیرد. در این صورت از یک سو دیوان عالی کشور به رسیدگی ماهیتی و احراز و ارزیابی ادله اثباتی در خصوص رفتار با مواد قانونی وارد نمی‌شود و از سوی دیگر، نقش نظارتی دیوان در تضمین اجرای صحیح قوانین در محاکم و رعایت یکی از مبانی اساسی اعاده دادرسی، یعنی جلوگیری از اشتباهات قضایی، آشکار می‌شود. خلاصه کلام، منظور از عمل ارتكابی جرم نباشد یعنی وصف جزایی نداشتن عمل ارتكابی صرف نظر از ادله اثباتی

آن. در واقع دیوان عالی کشور در مقام ارزیابی ادله اثبات برای احراز یا عدم احراز عناصر مادی یا قانونی نیست. بر اساس آنچه گفته شد، دیوان عالی کشور اساساً نباید وارد رسیدگی ماهیتی شود و هم آنکه امکان رسیدگی ماهیتی برای دیوان فراهم نیست زیرا دیوان عالی کشور فقط با درخواست اعاده خواه مواجه است، اما پرونده جزایی نزد شعبات محاکم دادگستری یا اجرای احکام است. لذا امکان ارزیابی ادله اثباتی و دفاعیات مطرح شده در مراحل قبل و بعد تحقق یا عدم تحقق اجزا و شرایط ارکان مادی و روانی و انطباق آن با مستندات و اوراق پرونده وجود ندارد.

وصف جزایی نداشتن عمل ارتكابی یعنی ثبوتاً (و نه اثباتاً) عمل ارتكابی آن چنان که در احکام محکومیت قطعی منعکس شده است از نظر شعبات دیوان عالی کشور جرم نباشد. نکته مهم این است که سازوکارهای صدور رأی وحدت رویه سنگین و با تأخیر است. با توجه به حساسیت بالای کار محاکم قضایی در اجرای دقیق قوانین، وجود نهادی ناظر بر عملکرد این مراجع ضروری است. مطابق اصل ۱۶۱ قانون اساسی، دیوان عالی کشور به عنوان بالاترین مرجع نظارتی و وظیفه نظارت بر اجرای صحیح قوانین و عملکرد صحیح محاکم قضایی را بر عهده دارد. در این راستا یکی از وظایف دیوان صدور رأی وحدت رویه قضایی است. رأی وحدت رویه مانع اجرای قانون به صورت سلیقه ای می شود. مطابق ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک چنانچه آرای متناقض در موارد مشابه از دادگاه ها صادر شود، هیئت عمومی دیوان عالی کشور، در ارتباط با آن موارد رویه واحدی صادر خواهد کرد. به منظور آغاز فرایند صدور رأی وحدت رویه، در گام نخست باید درخواست رسیدگی به آرای متناقض صادره از محاکم قضایی به اطلاع رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان برسد. سپس جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور با حضور رئیس دیوان یا معاون او، دادستان کل کشور یا نماینده او، حداقل سه چهارم رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور تشکیل می شود. آرای صادر شده متناقض در شرایط یکسان بررسی می شوند و با استناد به رأی اکثریت اعضای هیئت عمومی در خصوص موضوع مطرحه تصمیم گیری و رأی وحدت رویه صادر می شود.

در انتهای ماده ۴۷۷ یاد شده چنین مقرر شده است: «در صورتی که رأی اجرا نشده یا در حال اجرا باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکوم علیه باشد، رأی هیئت عمومی نسبت به آرای مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می شود». ملاحظه می شود که دیوان عالی کشور در قلمرو تفسیر قوانین کیفری به این موضوع رسیدگی می کند که عمل انتسابی جرم است یا خیر؟ همین سازوکار در مورد شعبات دیوان عالی کشور نیز برقرار است؛ با این تفاوت که هیئت عمومی دیوان، با صدور رأی وحدت رویه «به صورت کلی» انطباق عمل ارتكابی را با قوانین کیفری بررسی می کند و این تفسیر در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها

و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است. با این حال، شعب دیوان عالی کشور در مقام اعاده دادرسی «به صورت موردی» انطباق تفسیر دادرسان کیفری را با عمل ارتكابی بررسی می‌کنند. در حقیقت خوانش از بند «چ» ماده ۴۷۴ در کنار اصل ۷۳ قانون اساسی معنادار می‌شود. تورم قوانین کیفری، پویایی رفتارها و تغییرات اجتماعی مستلزم تفسیر به‌روز و این زمانی^۱ از قوانین کیفری است. روشن است که امکان اشتباهات قضایی یا تفسیر موسع دادرسان کیفری از عمل ارتكابی وجود دارد؛ در نتیجه تفسیر موردی دادرسان کیفری از قوانین در پرتو نظارت شعبات دیوان عالی کشور قرار می‌گیرد.

۳-۲. تفسیر دادرسان کیفری از جرم نبودن عمل ارتكابی

قلمرو نداشتن وصف مجرمانه فقط محدود به نداشتن عنوان مجرمانه در قاموس عدالت کیفری نیست، بلکه فروض دیگری هم قابل تصور است.

نخست، «قانون مورد استناد در حکم قطعی نسخ شده باشد، در حالی که دادرسان کیفری غافل از این نسخ باشند». مستند این موضوع رأی وحدت رویه ۷۴۹ است. شعب ۱۱ و ۱۴ دیوان عالی کشور رسیدگی به اتهام مرتکبان بزه حمل چوب جنگلی به صورت غیر مجاز را در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی و شعب ۲ و ۳۶ رسیدگی به آن را در صلاحیت دادگاه‌های عمومی دانسته‌اند و در موضوع واحد، با اختلاف استنباط از بند «ب» ماده ۱۸ و ماده ۴۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۴۸ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع، آرای متفاوت صادر کرده‌اند. رأی وحدت رویه مقرر کرده است: «نظر به اینکه حمل چوب و هیزم و ذغال حاصل از درختان جنگلی به شرحی که در ماده ۴۸ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع آمده، ممنوع است، و با عنایت به اینکه قانون مجازات مرتکبان قاچاق که ماده مذکور مجازات مرتکبان عمل را به آن احاله کرده است طبق ماده ۷۷ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز» مصوب ۱۳۹۲/۱۰/۰۳ نسخ شده است، بنابراین با توجه به مقررات ماده ۱۸ آن قانون، عمل ارتكابی تخلف محسوب می‌شود و رسیدگی به آن طبق ماده ۴۴ قانون مذکور در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی است. بنابراین، آرای شعب ۱۱ و ۱۴ دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد، به اکثریت آرا صحیح تشخیص داده می‌شود...».

عدم تنقیح قوانین یکی از مشکلات قانون‌گذاری در کشور است. در نتیجه موضوع نسخ یا عدم نسخ قوانین از معضلات دادرسان کیفری است. پرسش‌های متعدد قضات به‌ویژه هنگام تصویب قوانین جدید کیفری دلیلی بر این ادعا است. در اینجا به ذکر نمونه‌هایی بسنده می‌شود. نظریه

مشورتی شماره ۷/۹۶/۲۵۴۰ تاریخ ۱۳۹۶/۱۰/۲۳ اداره حقوقی قوه قضائیه مبنی بر نسخ یا عدم نسخ مواد ۶ و ۹ قانون مبارزه با مواد مخدر پس از تصویب ماده ۱۳۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ یا سؤال دادرسی کیفری در خصوص نسخ ماده ۵۶۱ قانون مجازات اسلامی موضوع خارج کردن اموال تاریخی و فرهنگی با تصویب ماده ۲۲ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز که به صدور نظریه مشورتی شماره ۷/۹۸/۱۶۳۰ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۲۵ اداره حقوقی قوه قضائیه منجر شد. فرض دوم، «شرایط قانونی برای تحقق وصف مجرمانه وجود نداشته باشد». شاهد مثال رأی وحدت رویه ۷۷۴ است.

الف. شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور بر این باور است که اجرای ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی منوط به محکومیت مدیون به پرداخت دین نیست، بلکه صرف احراز بدهکاری متهم و عدم کفایت اموال وی برای تأدیه دین، برای صدور حکم محکومیت انتقال‌دهنده مال به قصد فرار از ادای دین کافی است و نیازی به محکومیت وی به پرداخت دین وجود ندارد.

ب. شعبه ۳۸ دیوان عالی کشور در مورد مشابه، در صورتی موضوع را در اجرای ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ قابل تعقیب کیفری می‌داند که معامله به قصد فرار از دین بعد از محکومیت قطعی مدیون در دادگاه واقع شده باشد. به تعبیر دیگر، جرم‌انگاری موضوع ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مربوط به موردی است که بدهکار، پس از محکومیت قطعی خویش، مال خود را به دیگری منتقل کند، در غیر این صورت انتقال مال موضوع این ماده جنبه کیفری نخواهد داشت. رأی وحدت رویه مقرر می‌دارد: «نظر به اینکه قانون‌گذار در ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، در مقام تعیین مجازات برای انتقال‌دهندگان مال با انگیزه فرار از دین، به تعیین جزای نقدی معادل نصف محکوم به و استیفای محکوم به از محل آن تصریح کرده است و نیز سایر قرائن موجود در قانون مزبور کلاً بر لزوم سبق محکومیت قطعی مدیون و سپس، انتقال مال از ناحیه وی با انگیزه فرار از دین دلالت دارند که در این صورت موضوع دارای جنبه کیفری است. لذا با عنایت به مراتب مذکور در فوق و اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، به نظر اکثریت اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه ۳۸ دیوان عالی کشور که مستدعی اعاده دادرسی را قبل از محکومیت قطعی به پرداخت دین، غیر قابل تعقیب جزایی دانسته است در حدی که با این نظر انطباق دارد صحیح و منطبق با قوانین موضوعه تشخیص می‌گردد...». مثال دیگر برای این فرض تفسیر دیوارکشی است. آیا دیوارکشی از مصادیق تغییر کاربری است؟ دیوارکشی وفق دستورالعمل تعیین مصادیق تغییر کاربری غیر مجاز موضوع ماده ۱۱ تصویب‌نامه شماره ۵۹۸۷۹/ت/۳۷۱۱۰ هـ مورخ ۱۳۸۶/۰۴/۱۹ هیئت وزیران در صورتی تغییر کاربری تلقی خواهد شد که مانع از تداوم تولید و بهره‌برداری و استمرار کشاورزی شود. همچنین صدور نظریات مشورتی متعدد از اداره کل حقوقی قوه قضائیه مؤید برداشت‌های

مختلف دادرسان کیفری از شرایط قانونی جرم است. برای نمونه نظریه شماره ۷/۹۸/۸۴۰ تاریخ ۱۳۹۸/۰۶/۲۴ در خصوص شرایط قانونی بزه سوءاستفاده از سفید امضا موضوع ماده ۶۷۳ ق.م.ا. و عدم انطباق آن با دادن چک سفید امضا به دارنده یا نظریه مشورتی شماره ۷/۹۶/۰۹۶/۱۲۹۰ به تاریخ ۱۳۹۶/۰۶/۰۷ در مقام پاسخ به این سؤال که آیا وجه نقد یا پول می‌تواند موضوع بزه خیانت‌درامانت قرار گیرد یا خیر؟

فرض سوم، «عمل ارتكابی نزدیک به رفتار مجرمانه است، در حالی که با تفسیر دقیق از قانون معلوم می‌شود که عمل صرفاً یک تخلف محسوب می‌شود و شامل وصف کیفری نمی‌شود». یکی از ایرادات مهم قانون‌گذاری در ایران، درآمیختگی مفهوم تخلف و جرم است. هنوز معیار قانونی برای تشخیص این دو مفهوم وجود ندارد و مصادیق آن بسیار تفسیرپذیر است (شهرکی، ۱۴۰۲: ۸۴). در رویه قضایی نمونه‌های فراوانی مشاهده می‌شود؛ مانند نظریه مشورتی شماره ۷/۹۶/۳۱۳۱ مورخ ۱۳۹۶/۱۲/۲۱ که تخلف ضابطان دادگستری موضوع ماده ۶۳ ق.آ.دک از نظر اکثریت جرم محسوب می‌شود و از نظر اقلیت از نوع تخلفات اداری و انتظامی است و نظریه مشورتی شماره ۷/۹۸/۱۵۲۷ تاریخ ۱۳۹۸/۱۲/۱۲ که استتکاف اداره دولتی یا عمومی از اجرای دستور قضایی مستوجب انفصال موضوع ماده ۳۹ قانون دیوان عدالت اداری را صرفاً تخلف محسوب می‌کند، نه واجد وصف کیفری. تشتت تفاسیر حتی به صدور رأی وحدت رویه نیز منجر شده است؛ مانند رأی وحدت رویه ۷۶۰ که برخی شعب دیوان عالی کشور احداث دامداری را تغییر کاربری تشخیص دادند و برخی دیگر با استناد به تبصره ۴ ماده ۱ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها، آن را تغییر کاربری تلقی نمی‌کردند. رأی وحدت رویه اعلام کرد که احداث دامداری و موارد مشابه در روستاها در صورتی که با موافقت سازمان جهاد کشاورزی و رعایت ضوابط زیست‌محیطی انجام شود، تغییر کاربری محسوب نمی‌شود.

نتیجه

اعاده دادرسی در مقایسه با سایر طرق شکایت از آرا جایگاهی متمایز دارد. گویی مقنن با پیش‌بینی اعاده دادرسی نسبت به احکام کیفری قطعیت یافته درصدد تأمین صحت احکام، جلوگیری از محکومیت بی‌گناهان، عدالت‌خواهی و رفع اشتباهات قضایی است. این شیوه از طرق فوق‌العاده اعتراض است که امکان عدول از حکم قطعی پیشین را به دادگاه می‌دهد؛ اما از سوی دیگر ضرورت اتقان آرای قضایی و کاهش اطاله دادرسی ایجاب می‌کند تا برای گشودن طرق فوق‌العاده اعتراض به آرا احتیاط کرد و از تعمیم و توسعه امر استثنایی اجتناب ورزید. در این نوشتار تلاش شد «جرم نبودن عمل ارتكابی» در پرتو تفسیر مضیق، موسع و بینابین تحلیل شود، اما

درواقع با نگاهی راهبردی، پذیرش هریک از این دیدگاه‌ها یعنی اینکه باید راهی از میان دوراهی جبران اشتباهات قضایی و اتقان آرای قضایی انتخاب کنیم. چنانچه بخواهیم رویکردهای حاکم بر جرم نبودن عمل ارتكابی به مثابه یکی از جهات اعاده دادرسی را منصفانه ارزیابی کنیم، رویکرد موسع یا حداکثری با واقعیت‌های موجود در نظام قضایی ما مطابقت بیشتری دارد؛ حتی شاید بتوان گفت تفسیری واقع‌گرا است. این موضوع به این دلیل است که در نظام حقوقی ما میزان اشتباهات قضایی به علت حجم بالای پرونده‌ها و فشار آمار بر دادرسان، گاه ممکن است افراد به صورت غیرقانونی یا بدون توجه به رکن مادی یا حتی رکن روانی جرم محکوم شوند. در دیدگاه موسع هرچند که تجویز اعاده دادرسی از سوی دیوان منوط به یک رسیدگی ماهیتی به درخواست اعاده خواه است، اما دیوان به معنی دقیق کلمه وارد رسیدگی ماهیتی نخواهد شد، بلکه مطابق ماده ۴۷۶ ق.آ.د.ک رسیدگی ماهیتی به شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع خواهد شد. همچنین به دلالت ماده ۴۸۲ این فرصت یک بار برای اعاده خواه وجود دارد؛ بنابراین استفاده از این امکان در دادرسی بی ضابطه نیست. درکل می‌توان گفت که رویکرد موسع ایجادکننده سکوی اطمینانی برای واقعیت‌های عملی نظام قضایی ما از جمله اشتباهات قضایی است؛ اما از یکی از ایرادات مهم وارد بر رویکرد حداکثری نمی‌توان به سادگی چشم‌پوشی کرد و آن این است که اعاده دادرسی مقید به مهلت مشخصی نشده است، بنابراین اعاده خواه ممکن است مکرراً تقاضای اعاده دادرسی کند که این امر با اتقان آرای قضایی در تعارض است. آرای کیفری علاوه بر آثار کیفری، آثار حقوقی هم دارند. ماده ۱۸ ق.آ.د.ک در مقام بیان قاعده «اعتبار امر مختوم کیفری در دعوای مدنی» است. حال اگر متعاقب رأی کیفری، دادگاه حقوقی به آثار رأی کیفری عمل کند و اجرای احکام حقوقی اقدامات لازم را مبنی بر جبران ضرر و زیان ناشی از جرم، رد مال و موارد دیگر انجام دهد، اما برای مثال بعد از ده سال محکوم علیه از حکم محکومیت خویش اعاده خواهی کند، چگونه می‌توان اتقان آرای قضایی را با توجه به محدود نبودن مهلت اعاده دادرسی تأمین کرد؟! بنابراین پیشنهاد این نوشتار به قانون‌گذار آن است که به منظور برون رفت از این دوراهی، اعاده دادرسی به استناد جرم نبودن عمل ارتكابی یا به دلیل فقدان هریک از ارکان سه‌گانه جرم، محدود به مهلت معین (یک ماه بعد از صدور حکم قطعی) و مقید به یک نوبت شود. همچنین در جمع‌بندی بهتر است بگوییم در وضعیت کنونی و در مقام تفسیر از بند «ج» ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک، پذیرش رویکرد بینابین منطقی‌تر و توأم با رعایت موازین آیینی و حقوقی است؛ چراکه از اصول دادرسی عبور نکرده است و نقطه پایانی برای راه استثنایی اعتراض به آرا قرار می‌دهد؛ اما در عین حال به تحولات و تغییرات قوانین و آزادی دادرسان در تفسیر قوانین کیفری توجه دارد به نحوی که امکان مراجعه به دیوان عالی کشور برای شهروندان محکومیت یافته و اعمال نظارت دیوان را

بر محاکم کیفری و نحوه تفسیر قوانین کیفری فراهم می‌آورد تا ضریب خطای دادرسان و احتمال نقض حقوق شهروندان کاهش یابد.

منابع

۱. اسداللهی، خدابخش، آذرنیوار، لیلا. (۱۴۰۰). آسیب‌شناسی نگارشی و ویرایشی قانون مدنی با تکیه بر دستور زبان فارسی، پژوهش‌های دستوری و بلاغی، شماره ۲۰.
۲. امید، جلیل. (۱۳۹۹). مسئولیت دیوان عالی کشور در نظام‌مندسازی تفسیر قوانین کیفری، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، شماره ۱.
۳. الهام، غلامحسین و برهانی، محسن. (۱۳۹۸). درآمدی بر حقوق جزای عمومی، جلد ۱، تهران: میزان.
۴. حیاتی، علی عباس. (۱۳۸۷). اعاده دادرسی، تهران: میزان.
۵. خالقی، علی. (۱۴۰۴). نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، تهران: پژوهشکده حقوقی شهر دانش.
۶. سجادی‌نژاد، سید احمد. (۱۳۸۵). اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در فقه و حقوق، مجله تخصصی الهیات و حقوق، شماره ۲۰.
۷. شهرکی، محمد صالح. (۱۴۰۲). در آمیختگی مفهوم جرم و تخلف در قانون و رویه قضایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شاهد، استاد راهنما ابوالقاسم خدادی.
۸. طهماسبی، جواد. (۱۴۰۲). آیین دادرسی کیفری، جلد ۳، تهران: میزان.
۹. غلاملو، جمشید و فرجیها، محمد. (۱۳۹۳). محکومیت بی‌گناهان: از خطای قضایی تا بی‌گناهی واقعی، پژوهش حقوق کیفری، شماره ۸.
۱۰. کیخا، محمدرضا و عامریان، شقایق. (۱۴۰۳). تفاوت‌سنجی مستند و مستدل بودن آرای قضایی، مجله پژوهش‌های حقوقی، شماره ۵۷.
۱۱. متین‌دفتری، احمد. (۱۳۸۱). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم از یک مجموعه یک جلدی، تهران: مجد.
۱۲. میرکمالی، سید علیرضا و کاظمی، سید مهدی. (۱۳۹۶). بررسی تحلیلی اعاده دادرسی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، نشریه قضاوت، شماره ۸۹.
۱۳. نیک‌نژاد، جواد و حیدری، نصرت. (۱۴۰۰). موجه، مستند و مستدل بودن رأی دادگاه و داوری، پژوهش حقوق خصوصی، شماره ۳۵.
۱۴. ویژه، محمدرضا و کتابی‌رودی، احمد. (۱۳۹۳). حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری در انتصاب مدیران مؤسسات عمومی غیردولتی (مطالعه موردی مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی)، دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۵.